

آیا می دانید که آقای خمینی خود از مخالفان سرسخت ولایت فقیه بوده است؟ خمینی از مخالفت تا موافقت "ولایت مطلقه فقیه"

"اشکال در اصل «عدم ولایت» (۳) وجود ندارد: " جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچکسی بر کس دیگر است، فرقی نمی کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان این گونه کمالات نافذ الحکم باشند، و قضا و داوری آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است." (آقای خمینی)

در این زمان و در قرنی که جهان درگیر مسائلی نظیر تغییرات آب و هوایی، محیط زیست، صلح جهانی، فقر مطلق و گرسنگی و سیری و ثروت بی اندازه بعضی دیگر و... و به دنبال راه حل کوتاه مدت و دراز مدت، برای حل و یا به حداقل رساندن مشکلات آن است، که اگر راه حل مناسبی برای بعضی از آنها پیدا نشود، بود و نبود کره زمین مواجه با خطر جدی است، جای تأسف است که ما درگیر مسئله ای بدیهی که داشتن اختیار حق تصمیم گیری و چگونگی اجرای تصمیمات سرنوشت خود است، باشیم. و به جای اینکه کوشش و شرکت داشتن در حل مسائل مبتلا به، جهانی داشته باشیم و نگذاریم که کشور ما خود بر اثر مسائل فوق دچار خسارت‌های جبران ناپذیری شود و هم کشورهای دیگر، باید کوشش ما درگیر بود و نبود معضلی بنام "ولایت فقیه" دور بزند.

خسارتی که از ناحیه تحمیل ولایت فقیه و به دست آقای خمینی بر کشور ما و دیگران وارد کرده به اندازه ای وسیع است که غیر قابل محاسبه می باشد. اما از آنجا که هر روز که از عمر این حکومت ولایت و ولایت مطلقه فقیه می گذرد، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، متأسفانه کشور ما باز باید خسارت سنگین چنین ولایت کذبی را بپردازد. بنابراین روشن کردن هرچه بیشتر این مسئله چه برای دین داران و معتقدان و چه طبقه غیر دین دار و نشان دادن بی ریشه و اساس بودن دیکتاتوری فرعون و ولایت فقیه از زوایا و جهات گوناگون، یک ضرورت میهنی و تاریخی گشته است. برای اینکه دین داران بخود آیند و درک کنند که حکومتی که با آن دست به گریبان هستند، یک حکومت ضد قران، ضد دین و ضد راه و روش پیامبر و علی و جعل و بدعتی است که برای به انحصار در آوردن قدرت بنام دین برای مثنی زورگو و قدرت پرست انجام گرفته است و نیز سایرین بدانند که اولاً این مسئله حداقل هیچ ربطی به دین و انسانهای معتقد به آن ندارد و ثانیاً این یک دیکتاتوری است بنام و رنگ و لعاب و نقاب دین و ثالثاً به لحاظ منطق و اندیشه، بر منطق و اندیشه قدرت پرستی و دیکتاتوری استوار است. اینجانب در حد توان وبضاعت خود به روشنائی انداختن به این مسئله از زوایای مختلف پرداخته و خواهم پرداخت و در این مقال این مسئله مد نظر قرار دارد که آقای خمینی که خود از مخالفین سرسخت ولایت فقیه بوده است، چگونه بدان روی آورده است؟

شاید، کسانی که برای اولین بار این مقاله را مطالعه می کنند، برایشان تعجب آور و یا غیر قابل باور باشد و از خود بپرسند: آقای خمینی که تا قبل از رفتن به نجف از مخالفین سرسخت ولایت فقیه بوده، چه تحولی روحی و یا غیر روحی در وی روی داده که به ولایت فقیه روی آورده و نه تنها از موافقین بلکه بنیانگذار آن گردیده است؟ چه بر او گذشته است که کسی که مخالف ولایت فقیه بوده، ابتداء، در نجف در اواخر (۱) سال ۴۸ به تدریس آن پرداخته، و سپس وقتی به یمن انقلاب آزادی بخش ملت ایران، آب به آسیابش بختش افتاد و رهبریش تثبیت گشت، از آقای خمینی مخالف سر سخت ولایت فقیه، خمینی ای ساخت که برای ولایت فقیه بعنوان زعامت سیاسی و رهبری کشور، ثنوری قدرت را تحت عنوان ولایت فقیه و مطلقه فقیه به نام حکومت رسول خدا و امام زمان، سرهم بندی کرد (و بعضی دستیاران بقدرت رسیده اش حاشیه بر حاشیه ولایت فقیه نوشتند و کسانی مثل آقای "آذری قمی" نیز تا آنجا پیش رفت که گفت و نوشت که حکومت اسلامی و ولی فقیه میتواند اگر لازم شد توحید را هم

تعطیل کند!) و استبداد دینی را که از بدترین نوع استبداد است بر ملت ایران تحمیل نمود؟ این مقاله کوتاه سعی دارد که برای روشنائی انداختن به تاریکی سئوال فوق و به منظور فتح بابی، جهت ادامه تحقیق پژوهشگران، چند نکته ای را خاطر نشان اهل خرد کند.

آیت الله منتظری که خود در باب ولایت فقیه و شیوه حکومت اسلامی در حوزه علمیه تدریس نموده، درسهایش را بعد در چند جلد کتاب چاپ و انتشار داده و آقای محمد خاتمی وزیر ارشاد دوران رفسنجانی و ریاست جمهور بعدی، نیز تقدر نامه در مورد این کتابها برای ایشان نوشته و ارسال نموده، در خاطرات خود آورده اند که آقای خمینی تا قبل از رفتن به نجف به ولایت فقیه معتقد نبوده است. او می نویسد: "در بحث با ایشان من گفتم: " سنت می گوید خلافت به انتخاب است، شیعه می گوید به نصب است"، ایشان گفتند: " مذهب تشیع این است که امام باید معصوم و منصوب باشد. در زمان غیبت تقصیر خود مردم است که امام غایب است، خواجه هم می گوید: وجوده لطف و تصرفه لطف و عدمه منا. حالا هم ما لایق نبوده ایم که امام غایب است، ما باید شرایطی فراهم کنیم تا که امام زمان (عج) بیاید. ما گفتیم پس در زمان غیبت باید هر ج و مرج باشد؟ فرمود: این تقصیر خود مردم است، خداوند نعمت را تمام کرده ما باید لیاقت آمدن امام زمان (عج) را در خود فراهم کنیم. نظر شیعه این است که امام فقط باید منصوب و معصوم باشد. این بود اظهارات ایشان در آن وقت، و اشاره ای هم به ولایت فقیه نکردند. بعداً که ایشان به نجف رفتند، در آنجا دوازده جلسه راجع به ولایت فقیه و حکومت اسلامی بحث کردند" (۲).

آنچه را که مرحوم منتظری در خاطرات خود در مورد مخالفت آقای خمینی با ولایت فقیه ذکر کرده در انطباق با نظر آقای خمینی است. وی در " رساله اجتهاد و تقلید" خود که قبل از انقلاب نوشته شده، تصریح می کند: اشکال در اصل «عدم ولایت» (۳) وجود ندارد: " جای هیچ اشکالی نیست در این اصل و قاعده عدم نفوذ حکم هیچکسی بر کس دیگر است، فرقی نمی کند که حکم مذکور قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی شود که دارندگان این گونه کمالات نافذ الحکم باشند، و قضا و داورى آنان، فاصل و قاطع خصومت و تنازع شود، بلکه آنچه را عقل در می یابد و به آن حکم می کند، همانا نفوذ حکم خداوند متعال در باره خلق است." (۴) وی حتی در کتاب کشف اسرار می نویسد: " اولی الامر و ولایت بر مسلمین را فقط ائمه (ع) دارند" (۵) افزون بر اینها وی باز هم تصریح می کند که غیر از امامان دوازده گانه شیعیان کسی ولایت بر مسلمین را دارا نمی باشد (۶). ملاحظه می شود که آقای خمینی نیز مانند قریب به تمامی علما تا قبل از نهضت ۱۵ خرداد ۴۲، به ولایت فقیه معتقد نبوده است و بعدها برای اولین بار با اقتباس از کتاب ملا احمد نراقی (۷) با همان سبک، در سال ۴۸ در نجف در درسهای خود به اثبات ولایت فقیه پرداخت.

باید دید که چه تغییری در این مدت به لحاظ نظر و عمل در وی رخ داده که به این جعل در تشیع که چیزی جز استبداد مطلق نیست، دست زده است؟ در این باره، چند نکته مهم را می شود مورد بررسی قرار داد:

۱- آقای خمینی حتی به چاپ رساله عملیه خود که مرسوم بین مراجع است، و از اولین اسباب مرجعیت به حساب می آید، حاضر نبود اقدام کند. حجت الاسلام احمد مولائی بعد از فوت آیت الله سید محمد حسین بروجردی، در قم پیش آقای خمینی رفته و پس از سلام و تعارفات لازم به آقای خمینی می گوید، " الان موقع ریاست شما است (یعنی مرجعیت تقلید شدن) و باید وارد میدان شوید. آقا فرمودند من کسی نیستم که خودم دنبال ریاست بروم. من به ایشان گفتم اگر شتر ریاست در خانه شما خوابید، آیا سوار آن می شوید؟ آقا در جواب فرمودند: بلی! من گفتم پس من جواب سئوال خودم را گرفتم. و آمدیم با آقای منتظری و ربانی دست بکار شدیم و اعلامیه ای برای مرجعیت آقا دادیم و سپس رساله وی را بچاپ رساندیم." (۸) آقای منتظری در همین رابطه بعد از فوت آیت الله بروجردی، می گوید:

" یادم هست که ایشان مایل نبود رساله اش به چاپ برسد. آقای مولایی آمد به من متوسل شد که بالاخره باید کاری کرد که رساله ایشان به چاپ برسد. ایشان هم حاشیه بر عروه داشت هم حاشیه بر وسیله و هم رساله فارسی ظاهراً به اسم نجاه العباد که آن وقت از ایشان گرفته شد و به همراه حاشیه

عروه به صورت جداگانه به چاپ رسید." (۹) باز مرحوم منتظری در رابطه با تلاش ایشان برای مرجعیت آقای خمینی یادآور شود:

« بعد از وفات آیت الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و تا اندازه ای آیت الله مرعشی در قم مرید و سلام و صلوات داشتند، اما آقای خمینی نه، من عرض کردم شب بعد از وفات آیت الله بروجردی من رفتم منزل امام مغرب و عشا را با هم خواندیم و حدود یک ساعت و نیم نشستیم با ایشان گپ زدیم، یک نفر هم نیامد آنجا، در صورتی که من همان روز رفتم منزل آیت الله گلپایگانی جمعیت زیادی آنجا بود و ایشان را با سلام و صلوات آوردند به مجلس فاتحه آیت الله بروجردی. غرض اینکه ایشان به طور کلی در این وادیه نبودند، حتی رساله چاپ شده هم نداشتند من و آقای مولائی با اصرار رساله ایشان را گرفتیم و دادیم چاپ کردند؛ من یادم هست حتی خانه ایشان تلفن هم نداشت، برای ایشان یک خط تلفن لازم بود، ما با ایشان صحبت کردیم، ایشان گفتند تلفن می خواهم چه بکنم، بالاخره بعضی از تهرانی ها با خرج خودشان یک خط تلفن در منزل ایشان کشیدند. ایشان اصلاً در وادی مرجعیت نبودند و طبعاً کسی هم پول به ایشان نمی داد، اما در جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی ایشان از همه تندتر و داغتر به صحنه آمدند و اعلامیه های ایشان همه جا - تهران و جاهای دیگر - حسابی پخش شد. «(۱۰)

نهضتی که بعد از فوت بروجردی، روحانیت با رهبری آقای خمینی شروع کرد و در محرم سال ۴۲ به اوج خود رسید و با دستگیری آقای خمینی مردم قم و تهران و اصفهان و ... به خیابانها ریختند و کشتار سرکوب شد از آقای خمینی يك مرجع ناشناخته و منزوی در حوزه، يك مرجع مسلم و یکی از مراجع بزرگ تقلید ساخت. در دوران نهضت روحانیت تا تبعید آقای خمینی به ترکیه و سپس نجف، باز بحثی و یا کلمه ای از ایشان، از ولایت فقیه به میان نیامده است. تمام خواسته های روحانیت و در رأس همه آقای خمینی در این دوران اجرای قانون اساسی، گوش دادن به نصایح روحانیت در امور کشور، قهردانی از زحمات روحانیت در حفظ حدود و ثغور کشور و آزادی و استقلال آن، رعایت حق روحانیت و معزز داشتن آنها دور می زند.

با این نهضت چشم همه مخالفین رژیم یا بلحاظ کاربردی و یا از روی عقیده، بوی دوخته شد. بویژه بعد از رفتن به نجف، غالب مخالفین و مبارزین معتقد به دین، و یا بعضی سازمانهای سیاسی اعم از غیر مذهبی یا مذهبی برای گرفتن رهنمود و یا تأییدیه ای بوی مراجعه می کردند از جمله: کنفدراسیون جهانی دانشجویان، اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و کانادا، سازمان مجاهدین خلق ایران، جبهه ملی دوم در اروپا به رهبری حسن ماسالی و کلانتری، جبهه ملی سوم در اروپا، روحانیت مبارز داخل و خارج ایران، نهضت آزادی خارج از کشور، سیاسیون ملی مذهبی داخل کشور، و ... به نوعی به ایشان مراجعه و یا از وی حمایت می کردند. و در حقیقت آنها که انقراض رژیم سلطنتی را طالب بودند اما در توان خود نمی دیدند، می خواستند با کمک وی آن را عملی سازند. حال بعضی ها صاف و پوست کنده نظیر آقای حسن ماسالی در پاسخ به این سؤال که شما که مذهبی نبودید، چرا در نجف خدمت آقای خمینی می رسیدید و به او یاری می رساندید؟ گفت: " ما می خواستیم به او تاکتیک بزنیم، او به ما استراتژیک زد" (۱۱) و بعضی دیگر در هاله ای از قداست و مرجعیت و بعضی هم از روی اعتقاد به یاری وی شتافتند.

بوجود آمدن چنین همگرایی بر محور آقای خمینی، نه تنها بعنوان مرجع تقلید بلکه بمنزله رهبر مبارزه مردم برضد رژیم شاه، رفته رفته از وی خمینی دیگری ساخت. در او احساس توانائی و فرید و یگانه بودن بوجود آورد.

۲- در طول مدتی که آقای خمینی، در نجف بود، تا اواخر سال ۴۸ که ولایت فقیه را تدریس کرد، چه تحولی در وی بوجود آمد که از آقای خمینی مخالف ولایت فقیه، خمینی ساخت که برای ولایت فقیه بعنوان زعامت سیاسی و رهبری کشور تنوری قدرت را تحت عنوان ولایت فقیه به نام حکومت رسول خدا و امام زمان، سرهم بندی کرد؟

۳- اینجانب قبلاً شنیده بودم که تیمور بختیار با آقای خمینی در نجف ملاقاتی داشته است، اما سندی در دست نداشتم ولی اکنون دیدم که آقای سید حمید روحانی در جلد دوم کتاب «نهضت امام خمینی» آورده است که در سال ۴۸ تیموربختیار در نجف و در منزل آقای خمینی با وی دیداری به عمل آورده

است. (۱۲) اگرچه وی کوشش کرده که این دیدار را توجیه کند و از قول دعائی آورده است: «برادر سید محمود دعائی نقل کرد که با دریافت خبر دیدار تیمور بختیار با امام، فوراً به حضور او رفتم و بدون آگاهی و تحقیق و آگاهی از چگونگی رفتن بختیار به حضور او، لب به انتقاد گشودم و اظهار داشتم: " چگونه می شود توجیه کرد منزلی که روزی مهندس بازرگان به آن راه نداشته و راه نیافته است، امروز پذیرای عنصر معلوم الحالی باشد؟! ". امام در پاسخ فرمود: "من هیچگاه سابقه ذهنی به آمدن او نداشتم و استاندار که تقاضای ملاقات کرد نیز کوچکترین اشاره ای به بودن بختیار با خود نکرد و حتی در مجلس نیز او را به من معرفی ننمود. فقط در رفت و آمد از احترامی که استاندار نسبت به او می کرد و خودش که به فارسی سخن می گفت، متوجه شدم که بختیار است و برای آنکه دیگر چنین سوء استفاده ای به عمل نیاید، در نظر دارم که هر وقت استاندار تقاضای ملاقات کرد، موافقت خود را مشروط بر این کنم که رجال غیر عراقی به همراه او نباشد" (نزدیک به این مضامین) «(۱۳) از آنجا که خود آقای خمینی از گفتن دروغ ابائی به خود راه نمی داد و حتی عنوان کرد که برای حفظ اسلام (بخوانید حفظ قدرت روحانیت) می شود دروغ گفت، و همچنین است آقای روحانی (زیارتی)، بنا بر این نکته به جد قابل تحقیق است.

۴- به لحاظ تفکر، آقای خمینی، کسی که اسلام را بیانگر قدرت می شناسد و به روحانیت بعنوان بخش مهمی از قدرت و یا تمام قدرت باور دارد، از سال ۴۸ به بعد تا زمان بروز انقلاب و آمدن به پاریس با تئوری قدرت بنام حکومت اسلامی ولایت فقیه و در رؤیای قدرت اسلام و حکومت فقیه و رهبری فردی خودش زیسته است. و بنا به قول خودش در کتاب ولایت فقیه، در آرزوی این است که شخص صالحی در رأس قدرت امپراتوران عثمانی باشد. " یک زمان هم دولت بزرگ عثمانی بوجود آمد استعمارگران آن را تجزیه کردند. ..گرچه بیشتر حکام دولت عثمانی لیاقت نداشتند و بعضی از آنها فاسد بودند و رژیم سلطنتی داشتند باز این خطر برای استعمارگران بود که افراد صالحی از میان مردم پیدا شوند و بکمک مردم در رأس این دولت قرار گرفته با قدرت و وحدت ملی بساط استعمار را برچینند" (۱۴) با چنین وضعیت روحی و روانی و در رؤیای حکومت قدرت، به پاریس می آید.

۵- با آمدن به پاریس و جمع شدن نخبگان سیاسی مختلف در اطرافش به محض اینکه دهان به حرفهائی نظیر آنچه در درسهای ولایت فقیه و حکومت ولایت فقیه آمده بود، باز کرد، به او هشدار داده شد که اگر به این خط و ربط برود شاه ماندنی و او رفتنی است. او هم با درایت و زیرکی ویژه اش آن را گرفت و مصاحبه هایش بر اساس آنچه به او خط و ربط داده می شد، تنظیم شدند و به عنوان نظر و عمل وی در ایران و سراسر جهان به انتشار در آمد و بارقه ای از امید به آزادی و استقلال و حاکم بر سرنوشت خویش و صلح و صفا درخشید. اما به محض اینکه پایش به ایران رسید و رژیم شاه متلاشی شد و بقول معروف اوضاع را بکام خود دید و رهبری اش تثبیت گشت، گام به گام به همان خط و ربط قدرت باز گشت. قرائن و شواهد نشان می دهد که در ایران هم از الهاماتی در رابطه با استقرار ولایت فقیه بی بهره نبوده است. (۱۵) البته کسانی که می بایست خود پاسدار آزادی و حقوق مردم باشند دست به ساخت ستون پایه های قدرت زدند که خود وسیله دست آقای خمینی برای استقرار و استمرار دیکتاتوری گردید. تشتت و تفرقه بین سران ملی و ملی مذهبی و قلیلی روحانیون آزادی خواه را باید به نکات فوق افزود و این آخری نکته ای بود که آقای خمینی از آن بهره وافری برد و سر انجام توانست، با دیکتاتوری و تحمیق مردم و ساکت کردن فقیهان دین دار بوسیله جذبیه رهبریت خویش، و کوتاه آمدن علمای آگاه و مطلع و مسلط ساختن جوانان با احساس و پرشور و برانگیخته شده و آنها را با چماق به به خیابانها گسیل داشتن، ولایت فقیه و یا بهتر بگویم استبداد دینی که از هر استبدادی خطرناک تر و زیانبار تر است را بر مردم ایران تحمیل کند.

همچنانکه در مقاله «ولایت فقیه ضد قرآن و بدعتی در دین» (۱۶) و کتاب «ولایت فقیه بدعت و فرعونیت بنام دین» از همین نویسنده، معلوم شد که ولایت فقیه نه ریشه در قرآن دارد و نه در سنت و نه با اصول اجتهادی شیعه همخوانی دارد و نه از روش پیامبر و امام علی چنین چیزی بر می آید و جعل و بدعتی است برای به انحصار در آوردن قدرت بنام دین. بنا بر این حکومت ولایت فقیه تحت هر نام و اسمی که باشد، چیزی جز فلسفه قدرت نیست، با این تفاوت که فلسفه های قدرت از دین و قرآن و اسلام مایه نمی گذارند ولی این یکی با دین مردم بازی می کند و با جعل در دین و بنام دین، فرعونیت

و جباریت می سازد که در ریشه و هدف با دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری شاهنشاهی، و یا هر دیکتاتوری دیگری همخوانی و اینهمانی دارد و بسا، بخاطر تمایل به فراگیر بودن، خطرناکتر و ویرانگرتر است.

با برقراری این بدعت در شیعه و روش عملی آقای خمینی که حفظ حکومت آخوند را اوجب واجبات به مردم معرفی کرد و از به مسلخ کشیدن انسانها ابائی نداشت، پا جای پای حکومتهای جبار گذاشت و در حقیقت با حکومتهای اموی و عباسی اینهمانی پیدا کرد و البته بمراتب بدتر از آنها، با توجه به اینکه ما امروز در قرن بیست و یکم زندگی می کنیم و نه دنیای قرن اول و دوم هجری. نا آگاهی مردم از دین خود و بویژه از متن قرآن، نهج البلاغه، تاریخ و حتی از احادیث و روایات از یکطرف و زور و قدرت مسلط و اظهار نکردن به موقع علماء و مطلعین علم خود را، از طرف دیگر، موجب چنین بدعت و جعلی در دین اسلام شده است. البته این بدعت و جعل هم، در تاریخ اسلام چیز تازه ای نیست و اولین بار معاویه با کمک همین علمای دین فروش، بنام دین حکومت و سلطنت موروئی، بنی امیه را به سبک امپراطوری روم (یا اقتباس از آن) بنیاد نهاد. بعد از آن هم خلفای عباسی باز با دستگیری همین علما و فقیهان دین فروش و دین ستیز، بنام خدا و دین و امیرمؤمنین، حکومت مطلقه ای را به سبک شاهنشاهی ساسانی (یا به اقتباس) بر مردم تحمیل کردند و حتی خلفای عباسی به نام شیعه و رهبری خاندان نبوت و تحت شعار «الرضا من آل علی» حکومت را بدست گرفته و بر مردم حکومت راندند.

محمد جعفری / خرداد/ ۱۳۹۱
mbarzavand@yahoo.com

نمایه و یادداشتها:

- ۱- آقای خمینی درسهای خود را تحت عنوان: «ولایت فقیه» در نجف از ۱ بهمن ۴۸ شروع کرد و در ۱۹ بهمن ۱۳۴۸ به آن پایان داد و بعد به صورت کتاب حکومت اسلامی چاپ و انتشار پیدا کرد.
- ۲- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۸۶.
- ۳- اصل «عدم ولایت» یک اصل عملی و یک قاعده عقلی فقهی است: «لا ولاية لاحد علی احد» یعنی اینکه به لحاظ فقهی، اصل بر عدم ولایت است. بدین معنا که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد و دیگران حق دخالت در سرنوشت او را ندارد و هر فردی نسبت به عملکرد خود در برابر خداوند مسئول و پاسخگو خواهد بود. و یا هیچکسی بر هیچکس دیگر ولایت ندارد و هرکسی خود بر خویشتن ولایت دارد بعبارت دیگر رهبری و اداره زندگی از حقوق ذاتی هر انسانی است.
- ۴- حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، مقاله دکتر مهدی حائری، ص ۲۲، به نقل از رساله اجتهاد و تقلید آقای خمینی در هشتاد صفحه از صفحه ۹۳ تا ۱۷۳ در جلد دوم کتاب رسائل چاپ قم ۱۳۷۸ ه.ق. و همچنین در ۹۲ صفحه (از ص ۵۰۵ تا ۵۹۶) ضمیمه جلد دوم کتاب تهذیب الاصول شیخ جعفر سبحانی که تقریرات درس آیت الله خمینی می باشد و توسط جامعه مدرسین به چاپ رسیده است؛ حکومت ولایی، محسن کدیور، نشر نی، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۲۴۰ و ۲۴۱، به نقل از: امام خمینی، الرسائل، رساله فی الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ (قم ۱۳۸۵ ه.ق).
- ۵- همان سند، به نقل از کتاب کشف الاسرار آیت الله خمینی از ص ۱۰۷ تا ص ۱۱۵، چاپ ۱۳۲۳ شمسی انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامیته تهران.
- ۶- همان سند.
- ۷- مرحوم نراقی معروف به فاضل کاشانی در سال ۱۲۴۴ ه.ق. درگذشت و کتابش عوائد الایام نام دارد.
- ۸- پاریس و تحول انقلاب ایران از آزادی به استبداد، از محمد جعفری، ص ۳۸۳-۳۸۲.
- ۹- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۸۰.
- ۱۰- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ انقلاب اسلامی، فوریه ۲۰۰۱، ص ۸۷.
- ۱۱- مصاحبه با رادیو صدای آمریکا و در گفتگو با اینجانب در شیکاگو.
- ۱۲- نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی (زیارتی)، جلد دوم، خرداد ۱۳۶۴، ص ۴۳۰.
- ۱۳- همان سند.
- ۱۴- حکومت اسلامی، آیت الله العظمی آقا سید روح الله خمینی، چاپ ۱۳۹۱ - ه ۱۹۷۱ میلادی، ص ۴۱.
- ۱۵- برای یافتن بعضی از این قرائن، شواهد و عبارات، نگاه کنید به کتاب "پاریس و تحول انقلاب از آزادی به استبداد" و تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰"، از محمد جعفری، به ترتیب ص ۲۷۱-۲۷۵ و ص ۱۷.
- ۱۶- <http://news.gooya.com/politics/archives/2012/05/140486.php>